



این بازنویسی‌ها تابه کجا؟!!

● جعفر ربانی

سردبیر مجله‌ی رشد معلم

اشاره

هر کسی که اندک سررشته‌ای در ادبیات کودکان و نوجوانان داشته باشد، اگر نگاهی به محصولات بازار نشر این آثار ببیند، می‌بیند که بخش قابل توجهی از آثار مکتوب این حوزه را آثاری تشکیل می‌دهند که اغلب بازنویسی آثار بزرگان یا چهره‌های سرشناس ادبیات فارسی هستند و یا بسط‌یافته‌ی حکایت‌ها و روایت‌های منسوب به ائمه و پیشوایان دین. امروز شما می‌توانید انواع بازنویسی‌های کودکانه را از داستان‌های شاهنامه‌ی **فردوسی**، دیوان مثنوی، **خمسه‌ی نظامی**، گلستان، بوستان، قصه‌های عطار، حکایت‌های کلیله و دمنه، قابوس‌نامه و... و هم‌چنین بسیاری از روایات اسلامی، اعم از حدیث و قرآن را، در بازار کتاب به راحتی بیابید و ملاحظه کنید که چگونه پاره‌ای از ناشران محترم که گفته می‌شود تعدادشان بیش از تعداد کتاب‌فروشی‌هاست، بخشی و حتی بخش عمده‌ای از سرمایه‌ی خود را مصروف تولید چنین کتاب‌هایی کرده‌اند. در واقع باید گفت، همان‌طور که پاره‌ای از مؤسسات انتشاراتی، همگی همت خود را صرف تولید کتاب‌های کمک‌درسی یا کمک‌آموزشی بر مبنای کتاب‌های مدارس می‌کنند، پاره‌ای نیز با آثار بزرگ ادب فارسی، چنین معامله‌ای را روا می‌دارند؛ به طوری که بتوان از یک کتاب مثلاً شاهنامه، مثنوی مولوی، ده‌ها کتاب بیرون آورد. نگارنده بر آن است که این‌گونه کتاب‌ها، اگر نه تماماً، ولی اغلب آن‌ها نمی‌توانند کمک‌شایان به رشد ذهنی، عقلی و عاطفی کودکان و نوجوانان بکنند. بلکه بیشتر به سرگرم کردن آن‌ها می‌پردازند و حتی نوعی سیری کاذب در بچه‌ها به وجود می‌آورند که در نهایت مانع از بهره‌گیری صحیح نسل نوجوان از این منابع ارزشمند می‌شود. این نوشته در پی مدلل ساختن همین امر است.

۲۴۹۱۹۲

پاییز ۱۳۸۷

۱۸

این بیت معروف مولوی که گفته است:

چون که با کودک سر و کارت فتاد

پس زبان کودک کی باید گشاد

ظاهراً می‌تواند بهانه‌ی خوبی باشد تا به وسیله‌ی آن، بسیاری از مفاهیم نسبتاً مشکل را به لطایف‌الجبیل برای بچه‌ها آسان کنیم. با این حال به نظر نمی‌رسد، گذشتگان ما، حتی آن‌ها که با نظر مولوی موافق بوده‌اند، به این فکر افتاده بوده باشند که هم‌چون ما، به گونه‌ای بی‌پروا، هر گونه اثری را در قالب‌های ساده‌ی قصه، شعر کودکانه و... بریزند و در اختیار بچه‌ها قرار دهند. حداقل تا نیم قرن اخیر چنین چیزی رایج نبود. و بچه‌ها در مکتب‌خانه‌ها معمولاً کتاب‌های مستقل خود، یعنی «موش و گربه»ی عبیدزاکانی و «عاق والدین»، «نصاب‌العیان» و... را می‌خواندند. کتاب‌های سنگین را هم عیناً همان‌طور که بودند، یعنی اصل متن را، منتها منتخبات و یا گزیده‌های از آن‌ها را مورد استفاده قرار می‌دادند که معروف‌ترین آن‌ها گلستان سعدی، کلیله و دمنه و... بود.

این وضع تا چند دهه‌ی قبل برقرار بود (فعلاً کاری به حسن یا عیب آن نداریم). ظاهر آن‌چه در این وضعیت دگرگونی به وجود آورد، رشد صنعت چاپ، رشد سوادآموزی و سوادآموزان و در این اواخر، به کار افتادن سرمایه‌های مالی بیشتر در کار چاپ و نشر است. البته به میان آمدن پای هنر گرافیک، تصویربرداری و تصویرسازی را هم می‌توان به این عوامل اضافه کرد و تردید نیست که در جای خود، باید عواملی مثبت، کارساز و در مجموع در خدمت پیشرفت فرهنگ تلقی کنیم. نخستین کسی که به بازنویسی آثار کهن اقدام کرد و کارش نوآورانه و تا حدی هم بدیع بود، **مهدی آذربیدی** است. حدود ۵۰ سال پیش، آذربیدی که مردی فاضل و علاقه‌مند به دانش بود و خود را از روستایی در یزد به تهران رسانده و دور از چشم پدر سواد آموخته بود، آن‌طور که روایت شده، روزی در چاپ‌خانه‌ی **محمدعلی علمی** مشغول حروف‌چینی کتاب «انوار سهیلی» - از **ملاحسین واعظ کاشفی** - بود. همان‌طور که مطلب را می‌خواند، به نظرش شیرین آمد و به فکر افتاد که داستان‌های انوار سهیلی را به زبان ساده و کودکانه بازنویسی کند تا خواندن آن‌ها برای بچه‌ها آسان شود و در واقع از این طریق، پلی بزند بین زبان ساده‌ی امروز و زبان مشکل و بعضاً متکلفانه‌ی دیروز نثر فارسی.

او این کار را کرد و چون نتیجه‌ی کار خوب از آب درآمد، آن را ادامه داد. بدین ترتیب بود که مجموعه‌ی «**قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب**» از کار درآمد که طی چند دهه، خواندنی‌های بسیار مفیدی برای کودکان و نوجوانان به شمار می‌رفت و سبب شد، بچه‌ها فی‌الجمله با ادبیات کهن آشنا شوند. آن کار بدیع آذربیدی، اما امروز دیگر به کهنگی می‌زند و چنان که می‌دانیم، اکنون در فهرست کتاب‌های مؤثر، حرف اول را نمی‌زند. با این حال، باید گفت که تقریباً همان‌الگو هم‌چنان سرمشق قرار می‌گیرد و البته با دامنه‌ای وسیع‌تر به حوزه‌های احادیث و روایات، ضرب‌المثل‌ها، حکمت‌ها و ادبیات عامیانه هم تسری پیدا کرده است. ضمن آن که اگر آذربیدی، مجموعه قصه‌های مثلاً گلستان، کلیله یا مرزبان‌نامه را در یک کتاب می‌آورد که با سیاه‌قلم‌های **مرتضی ممیز** هم رنگ و آبی می‌یافت، امروزه هر یک یا دو داستان از آن کتاب‌ها می‌تواند خود کتابی مستقل شود و به برکت تصویرسازی‌های نه‌چندان مطلوبی، به بازار راه پیدا کند که معمولاً هم به صورت کتاب یک‌بار مصرف درمی‌آید.

برای این که سوء تفاهمی پیش نیاید، لازم است گفته شود که اصل ساده‌سازی و حتی

شما می‌توانید
انواع بازنویسی‌های
کودکانه را
از داستان‌های
شاهنامه‌ی فردوسی
دیوان مثنوی
خمس‌ه‌ی نظامی
گلستان، بوستان
قصه‌های عطار
حکایت‌های
کلیله و دمنه
قابوس‌نامه و ...
بیباید

۱۳۸۷

پاییز ۱۳۸۷

۱۹

نخستین کسی که
به بازنویسی آثار کهن
اقدام کرد
و کارش نوآورانه
و تا حدی هم بدیع بود
مهدی آذربیدی است

بازنویسی آثار از نظر کلی مشکلی ندارد و این کار البته نه در حد وسیع، در گذشته هم توسط افراد فرهیخته انجام می شده است که نمونه های آن هم کمابیش وجود دارد. نکته این است که بسیار پیش می آید، پاره ای نویسندگان که به گفته ی سهراب سپهری «خرده هوشی، سر سوزن ذوقی» دارند، حکایت، روایت یا داستانی را از میان آثار کهن، ضرب المثل ها یا ... برمی گزینند و یا حفظ مضمون اصلی آن، به سلیقه ی خود آن را شاخ و برگ می دهند و به اصطلاح، روایتی تازه از آن می آفرینند و به خواننده عرضه می دارند، شاید اگر کسی فرصت کافی داشته باشد و با غور در این دریای کتاب های کودک که طی چند دهه منتشر شده اند، مقایسه ای انجام دهد، خواهد دید که مثلاً فلان داستان در کلیله و دمنه یا فلان قصه از مولوی و ... چندبار هر یک به گونه ای متفاوت از دیگری، بازنویسی و به بازار کتاب عرضه شده است.

چندی پیش در شورای انتخاب کتاب یکی از مؤسسات معتبر فرهنگی، دو کتاب به دست حاضران رسید که مصداق عینی سخن فوق است. دو نویسنده که قطعاً همدیگر را ندیده بودند، هر یک کتابی را بر اساس حکایت کوتاهی مربوط به حضرت علی (ع) نوشته بودند. اصل ماجرا هم این است که پدری با فرزند خردسالش بر علی (ع) مهمان می شوند. هنگام آب ریختن بر دست مهمان که می رسد، حضرت علی (ع) خودش بر دست پدر آب می ریزد و سپس به فرزندش حسن (ع) می گوید که بر دست فرزند مهمان آب بریزد تا از این طریق، سنت اکرام مهمان را به فرزند خود بیاموزد؛ همین. حال آن دو نویسنده ی محترم بر اساس همین حکایت کوتاه، کتابی آفریده و چه توضیحاتی که درباره ی در و پنجره ی خانه ی علی، کوچه های آن و ... نکرده بودند و طبعاً توضیحات آن دو متفاوت بود. این جاست که باید سؤال کرد: آیا این سخن نظامی که: «لاف از سخن چو در توان زد، آن خشت بود که پر توان زد»، در چنین مواردی مصداق نمی یابد؟ و حالا چون سخن از آثار مذهبی است، باید به نمونه ای دیگر از این کارها - که البته جزو موفق هاست - اشاره کنم. تقریباً در همان سال هایی که مهدی آذربیدی به بازنویسی داستان های کهن فارسی شروع کرد. استاد مرتضی مطهری نیز که در همان زمان هم مردی عالم و دوران دیش به شمار می رفت، کتاب «داستان راستان» را نوشت که مجموعه ای از داستان و حکایت های متفاوت از هر نوع درباره ی فلاسفه، حکما، پیشوایان دینی متصوفه، دانشمندان و ... بود. نگاهی به متن این داستان ها نشان می دهد که مطهری با کمترین دخل و تصرف در اصل داستان ها و با نثری ساده و روان و صحیح، توانسته است مضمون های مورد نظر در هر داستان را به خوبی به نویسنده ی نوجوانان منتقل سازد؛ بدون این که نیازی به فرو رفتن در دنیای خیال و صحنه سازی های متنوع باشد.

تردید نیست که باز هم به نویسندگان و آثاری از این دست می توان اشاره کرد و نمونه هایی آورد. اما چون هدف در واقع آسیب شناسی پدیده ی بازنویسی است، از آن درمی گذریم و به چند نکته در تکمیل این مطلب اشاره می کنیم:

یکی از آسیب هایی که این گونه بازنویسی ها به اصل اثر یا آثار بزرگ وارد می سازند، از شکل انداختن اثر است. باید دانست که شکل، فرم یا قالب در پدید آوردن هر اثر ادبی به خودی خود موضوعیت دارد و به اثر تشخص می بخشد؛ به گونه ای که گاه می توان اثر، صاحب اثر و مضمون را سه جلوه ی واحد یک چیز دانست که اگر یکی از این جلوه ها از میان برداشته شود، دو جلوه ی دیگر نیز آسیب می بینند. برای مثال، تصور کنید حکایتی از سعدی را فقط از لحاظ مضمونی که



در آن هست، به روایتی ساده برگردانیم و آن را به اصطلاح امروزی کنیم، روشن است که دیگر نه اثری از سعدی را بر خود خواهد داشت و نه اثری از نثر ماندگار او را، در حالی که چه بسا مضمون آن حکایت را بتوان در آثار بزرگان دیگر و حتی نویسندگان خارجی یافت.

آسیب دیگر این شیوه، فرو کاستن واژگان غنی آثار است. نویسندگانی که می‌کوشند متن اثری را به درجه‌ای تقلیل دهند که به نثر روزنامه‌ای و همه‌کس‌خوان و همه‌کس‌فهم تبدیل شود، شاید متوجه نیستند که با این کار، اثر خود را در پایین‌ترین مرتبه‌ی زبان، چه صرفی و چه نحوی، تنزل می‌دهند. و چون بازار کتاب از این نوشته‌ها پر شد، خواننده آن قدر به آسان‌خوانی عادت می‌کند که هر نوشته‌ی دیگری را با اندکی پیچیدگی و واژگانی و صرفی و نحوی، مشکل تلقی می‌کند و آن را به کناری می‌نهد. این خود سبب در جازدن او از نظر توانایی خواندن خواهد شد.

نگارنده معتقد است، یکی از علل کم‌خوانی طبقه‌ی تحصیل‌کرده‌ی ما این است که پیوسته آن‌ها را به خواندن نوشته‌های ساده ارجاع داده‌ایم و آن‌ها را در این حد متوقف ساخته‌ایم. همان‌طور که اشاره شد، شاخ و برگ دادن بیش از حد به یک داستان یا حکایت، گاهی آن را از اصالت می‌اندازد به‌ویژه این که اگر عناصر ماجرا از بار مفهومی خاص برخوردار باشند و نویسنده خودش از آن بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع باشد، به اصل اثر آسیب مفهومی و چه بسا معنوی وارد می‌آورد. یکی از این موارد که متأسفانه به کتاب‌های درسی هم راه یافته است در داستان «زال و سیمرغ»، از کتاب فارسی پنجم دبستان، مشاهده می‌شود.

می‌دانیم که در اساطیر ایرانی، سیمرغ مرغی است افسانه‌ای، اساطیری، متافیزیکی و در واقع خارج از زمان و مکان است؛ همان‌طور که مثلاً در آثار دینی هم فرشتگان و پاره‌ای از ملائک مقرب را باید فرزانگی و فرامکانی دانست. یعنی دارای مکان مشخص، زمان مشخص، قدرت تولید مثل و... نیستند. اما در داستان، سیمرغ این‌طور معرفی شده است: «در این هنگام سیمرغ از آشیانه‌ی خود پرواز کرد تا برای خوراک کودکانش شکاری بیابد. چون به دامان کوه رسید، کودکی شیرخواره را دید که روی سنگی سخت افتاده است و... خداوند مهر آن کودک را در دل سیمرغ افکند؛ چنان که او را به چشم فرزندی نگریست، فرود آمد و چنگ زد و بچه را از میان سنگ‌ها برداشت و به آشیانه‌ی خود برد. جوجه‌های سیمرغ هم از دیدن کودک شاد شدند و او را در میان گرفتند. سیمرغ نام کودک را **داستان** گذاشت.

در این جا سیمرغ همانند یک عقاب یا کلاغ و چیزی از این نوع توصیف شده است که با سیمرغ حقیقی هزاران فرسنگ فاصله دارد. حال تصور کنید، کسی بیاید همین دخل و تصرف را در مفاهیم دینی، مثلاً با چهره‌های پاک و مطهر ملکی و فلکی بکند و نام آن را ادبیات کودک بگذارد. آیا پذیرفتنی است؟

حاصل کلام این که باز نویسی آثار بزرگ ادب فارسی و ادبیات دینی، به گونه‌ای چشم‌گیر به جریان‌ی‌ها و تابع ذوق و سلیقه‌ی نویسنده بدل شده است. و چون اصولاً در این بازار پر رقابت نثر، نخستین هدف، معطوف به چاپ و نشر و فروش است، بدیهی است که این دست آثار، بسیار بیش از آثار اصیل می‌توانند انبوه مخاطبان را جذب کنند، بدون آن که تأثیر عمیق و پایداری بر آن‌ها بگذارند؛ چه باید کرد؟

یکی از علل کم‌خوانی
طبقه‌ی تحصیل‌کرده‌ی
ما این است که
پیوسته آن‌ها را
به خواندن
نوشته‌های ساده
ارجاع داده‌ایم